

## یولیسس

یولیسس که بسیاری بزرگ‌ترین و مهم‌ترین رمان قرن بیستم می‌دانندش، پی‌رنگ بنیادینش به شکلی آشتی‌جویانه ساده است: روزی کاملاً عادی از زندگی دو مرد که پی‌کارهای عادی خودند، می‌خورند و می‌آشامند یا در دابلین پرسه می‌زنند. اما جیمز جویس بر این شالوده‌علی‌الظاهر جزئی از زندگی، یکی از پیچیده‌ترین، تجربی‌گراترین، و در عین حال، متهورانه‌ترین آثار هنری تاریخ را خلق کرده است. سبک‌هایی که جویس در این اثر به کار گرفته است، فشرده، غنی و اغلب نامنتظره است: بسیاری‌شان نقیضه و هزل است؛ یا جناس و دیگر بازی‌های کلامی که به فراوانی حضور دارند. یک اثر به مانند عناوین روزنامه نوشته شده است؛ بخشی از یک فصل به فرم نمایشنامه. کل کتاب نیز به این منظور نگاشته شده که تلمیحات و اشارات بی‌پایان جویس را توضیح دهد - اشارات تاریخی، سیاسی، الهیاتی و ادبی. جدا از این‌ها نیز قطعات بسیاری به شکل جریان آگاهی [جریان سیال ذهن] اند که زنجیره ساختارنیافته و تصفیه‌نشده افکار شخصیتی خاص را به دست می‌دهند. رمان با تک‌گویی مشهور مالی بلوم پایان می‌یابد: بیش از بیست و چهار هزار کلمه و تنها دو علامت سجاوندی. او صرفاً در مورد روابطش (از جمله رابطه‌اش با لئوپولد)، عشق و جنسیت به اندیشه می‌پردازد. چاشنی‌هایی که جویس در این فصل به کار برده، جزئی از دلایلی است که یولیسس را قریب یک دهه با مسائل حقوقی درگیر ساخت و پس از چاپش در سال ۱۹۲۲، به محاق توقیف برد. نسخه‌های کتاب با دستور قضایی، در آمریکا و انگلیس به آتش کشیده شد.

لیکن پس‌پشت آتش‌بازی‌ها و مجادلات کتاب، نگاهی گرم و تأثیرگذار به زندگی دو مرد است که دینامیسم پدر و پسر میان‌شان جریان دارد: لئوپولد بلوم، یک آگهی‌بگیر روزنامه، میان‌سال و نیمه‌یهودی که چشمش پی‌زنان است، پدر بچه‌ای مرحوم که رابطه‌ عشقی بلندمدتی از راه دور دارد؛ حال آنکه همسرش به او وفادار نیست. در عین حال استیون ددالوس جوان هست - شخصیت اصلی کتاب قبلی جویس، چهره هنرمند در مقام مردی جوان [چهره هنرمند در جوانی] که کمابیش در اینجا هم تکرار می‌شود. شاعری تک‌افتاده، ذهنیت‌گرا و شورشی که در یک مدرسه پسرانه تاریخ درس می‌دهد و هنوز عزادار مرگ مادرش در حدود یک سال پیش است. او مرکز سه بخش نخست یولیسس است. سپس روایت برمی‌گردد به ساعت هشت همان روز صبح و زندگی لئوپولد را دنبال می‌کند که بریده زیر شروع می‌شود.

راب بری نقاشی با تعلیمات کلاسیک است که مجذوب امکانات کمیک شده است. او میان فرم‌های هنری در حرکت است؛ هرچند در این اثر از رنگ‌آمیزی آبرنگ سود جسته است و بر آن بوده که با یکی از دشوارترین رمان‌ها دست‌وپنجه نرم کند. او در مصاحبه‌ای توضیح می‌دهد:

به نظرم اگر قرار است مخاطبان کمیک توسعه یابند و در مقام رسانه‌ای آشنا و منحصر به فرد برای قصه‌گویی شناخته شود، باید به مخاطبان جدید نشان دهیم چه کارهایی از آن ساخته است و چگونه می‌تواند رمان‌هایی چون این یکی را برای «دیدن» آسان سازد بدون آنکه مصالح اصلی‌اش را ساده‌سازی کند.

این‌گونه بود که یولیسس «دیده شد»؛ یعنی پروژه حماسی راب، به همراهی شریک تولیدش جاش لویتاس، که کل کتاب را اقتباس کنند و بخش‌هایی را به صورت آنالاین و سریالی منتشر سازند و به عنوان اپلیکیشن‌هایی برای آی‌پد و دیگر دستگاه‌ها درآورند. او تخمین می‌زند اقتباس کل کتاب ده سال طول بکشد. او درصدد آن است که بر امکانات بالقوه انتشار دیجیتال تمرکز کند، علی‌الخصوص پیوندهای هاپیرمتنی، حواشی‌نگاری و مباحثه. از او تشکر می‌کنیم که اجازه انتشار بخشی از آن را داد، مخصوصاً پانزده صفحه از اپیزود «کالیسو» که نشانگر صبح لئوپولد و مالی است. ما «پالیدی» را دنبال می‌کنیم که غذای گربه‌اش را داده و تصمیم دارد به قصای نزدیک‌تری برود و برای صبحانه، قلوه خوک بخورد.

روبه‌روی ویت‌ترین مغازه دلگوش ایستاد، چشم دوخته به حلقه‌های سوسیس و پولونی سیاه‌سفید.

## دلگوش و گوشت

دسته‌های درخشانی که به زور بسته‌بندی شده بودند، نگاه خیره‌اش را انباشت و مرد با آرامش دم گرمی را فرود داد که از آن بوی خون پخته و ادویه‌زدهٔ خوک بود.

قله‌ای که دلمه‌های خون را بر بشقابی پس داده بود که طرح بالش داشت.

دختر همسایه  
جلوی پیشخوان.

آیا او هم در پی  
خریدش خواهد بود؟

آخرین.

نگاه مرد بر پهلوهای سفت زن جا خوش کرده بود.

وودز نام مرد است.

از خود پرسید مرد چه می‌کند:

زنش پیرفتار است.

خون تازه.

آوردن همراه ممنوع.

یک جفت بازوی قوی.

در کار زدن بر فرش  
روی طناب رخت.

زن می‌زندش، ایستاده  
کنار جرح.

چطور با هر ضربه دامن چین‌دارش  
تاب می‌خورد.

مزرعه‌خانه، دورادورش دیوار، زمه  
خال خالی در حال چرا.

چه جالب: دقیق‌تر شو. عنوانش: زمه  
خال خالی در حال چرا.

خوک‌فروش ناآرام، سوسیس را پیچید که با دست‌های  
دل‌م‌بسته‌اش، به رنگ‌گلی سوسیس، کنده بود.

گوشت سفت آنجا  
گوساله‌ای پرورنده را  
ماند.

«مزرعه‌ای کوچک در کینریت، مستقر در ساحل  
دریاچه تبریاس»  
موسی مونته فیوزه.

زمه.  
در امب.

فکر کنم خودش بود.

صدای خش خش روز نامه.

گوساله سفید پرورنده.

# یولیسس

اقتباس گر و تصویر گر: دیوید لاسکی

پیدر پیدر

## یولیسس

همان‌گونه که در بریده قبلی، اقتباس رابرت بری از یولیسس، دیدید، شاهکار جوئیس حجیم و به لحاظ متنی فشرده است. مشهور است که بسیاری خواندنش را می‌آغازند اما معدودی به پایانش می‌رسانند. رابرت بری می‌گوید اقتباس کل کتاب احتمالاً یک دهه طول می‌کشد.

دیوید لاسکی راهبردی متفاوت را در پیش گرفت: در سال ۱۹۹۳ او کمیکی از یولیسس در دوازده صفحه خلق کرد: کل کتاب در سی و شش قاب. بله، او شدیداً موجز و به اشاره کار کرده بود و در عین حال، به طرزی خیره‌کننده به کتاب وفادار مانده بود، آن‌هم نه صرفاً به روایت بلکه همچنین به طنزی که بر کل کتاب حاکم است. اثر لاسکی نقیضه یا پارودی نیست بلکه شرح ستون اصلی قصه آن است. وقتی جریان آگاهی، حاشیه‌روی‌ها، مباحثات، گفت‌وگوها و القصه تمامی شگردها و سحر کلامی آن کنار گذاشته شوند، قصه‌ای بالنسبه سراسر از نوزده ساعت از زندگی شلوغ دو دابلینی می‌ماند. برج، تدفین، دفتر روزنامه، فقاغ‌فروشی، موزه، کتابخانه، کنار دریا، بیمارستان، عقیقه‌خانه، تک‌گویی مالی و کلمات واپسینش (که در ضمن کلمات پایانی کتاب نیز است)... این‌ها همگی در این فرم شدیداً متمرکز و فشرده حضور دارند. هر جفت قاب نماینده یکی از هجده بخش یا فصل کتاب‌اند. بدیهی است که برخی جزئیات کنار گذاشته شده‌اند: رفتن لنوپولد بلوم به مغازه گوشت خوک‌فروشی، کتک خوردن استیون از یک سرباز. به هر حال در چنین حجم اندکی، از یولیسس بیش از این نباید انتظار داشت.



مینیت کلاسیک تقدیم می‌کند.

# یولیسس



شخصیت‌ها:



لئو پولد بلوم،  
آگهی‌یاب روزنامه



مالی بلوم،  
زنش



استیون ددالوس،  
استاد دانشگاه و نویسنده

توجه: برای اینکه کتاب را اقتباس کنیم و به مینی‌کمیک  
تبدیلش کنیم  
یک سری از جزئیات حذف شده است.  
این اثر به هیچ وجه جانشین کتاب اصلی نیست.

این ماجرا در ۱۶ ژوئن  
۱۹۰۴، در شهر دابلین  
ایرلند می‌گذرد.









عربی

اقتباس گر و تصویر گر: آنی ماک

حسین محمد زور



جیمز جویس پیش از آنکه با یولیسس به ادبیات مبتنی بر آوا (literature on its ear) رو کند - و با احیای فینه‌گن خردو خاکشیرش سازد - یکی از برترین مجموعه‌داستان‌های کوتاه تاریخ ادبیات را نوشته بود. پانزده داستان موجود در دابلینی‌ها آزمایشگرانه یا تجربی (experimental) نیستند، بلکه جواهراتی بی‌نقص، تراش خورده و نوشته‌شده به سبکی بی‌تکلف و سراسر است‌اند. اگرچه اکثر این داستان‌ها قطعاتی ساده، لیکن افسرده‌کننده، از زندگی می‌نمایند، زیر این سطح، بسیار چیزها در جریان است - با کنایه و تلمیح به بسیاری چیزها اشاره می‌شود لیکن هیچ‌گاه آشکار نمی‌گردند؛ به طوری که محققان را برای یک قرن تفسیر و حاشیه‌نویسی مشغول داشته‌اند.

همان‌طور که از عنوان این مجموعه‌داستان‌ها برمی‌آید، همگی در شهر پدری جویس، دابلین، آن‌هم در حوالی آغاز قرن بیستم می‌گذرند؛ همچنین از معبد ایرلند، تصویری تملق‌آمیز به دست نمی‌دهند: فضایی فقیرانه، کسالت‌بار و خفقان‌آمیز که همه ساکنانش آرزوهایی دارند - خیال عشق، موفقیت مادی و ترک ایرلند - که هیچ‌گاه محقق نمی‌شوند. اعتیاد به الکل گسترده، عسرت شایع و در این میان کاتولیسیسم هم اوضاع را بدتر می‌سازد. اکثر داستان‌ها در سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ نگاشته شده بودند. اگرچه خود مجموعه تا سال ۱۹۱۴ منتشر نشد، آن‌هم به دلیل شماری رد کردن‌های دلسردکننده، از جمله از سوی ناشرانی که در ابتدا از بخش‌هایی از کتاب به وحشت افتاده بودند. زمانی که دابلینی‌ها سرانجام پا به عرصه انتشار نهاد، تصویر رک‌وراست آن از زندگی در میان اجتماعات فرودست این شهر و همچنین ارجاعات بسیارش به مردم و مکان‌های واقعی موجب آشوب و هیجان شد.

اگرچه این مجموعه‌داستان به مثابه یک کل، اثری کلاسیک و تشریح‌شده است، معدودی از داستان‌ها ساز دیگری می‌زنند و داستان «عربی» یکی از آن‌هاست.

آنی ماک تصویرگر کتاب، در کار نوشتن و تصویرگری کتاب‌های کمیک است. او قسمت عمده‌ای از توجه خویش را معطوف کارهای آغازین جویس کرده است. «عربی» اولین داستان از مجموعه دابلینی‌هاست که اقتباس و تصویرگری می‌شود. آنی ماک یک مینی‌کمیک را نیز در دست انتشار دارد که شامل بخش‌هایی از چهره مرد هنرمند در جوانی اثر جویس می‌شود. ماک همچنین کمیک‌استریپی را تهیه کرده است که نامه‌های عاشقانه جیمز جویس را به شریکش نورا در بر می‌گیرد.

خیابان ریچموند شمالی که بن بست بود، خیابانی آرام بود مگر وقتی که کلاس‌های درس مدرسه برادران مسیحی تمام می‌شد و پسر بچه‌ها از مدرسه آزاد می‌شدند.



خانه‌ای ناسکون، که بن بست، جدا افتاده از همسایگانش ایستاده بود.



دیگر خانه‌ها، واقف به زندگی آبرومندانه درون خود به یکدیگر چشم می‌دوختند.





مستأجر سابق خانه ما کشیشی بود که در اتاق نشیمن پشتی مرده بود.



هوا که از محبوس ماندن درازمدت، بوی ناگرفته بود، در تمامی اتاق‌ها لنگر انداخته بود؛ و اتاق نامسکون پشت آشپزخانه انباشته از کاغذهای به‌دردنخور بود.



در باغچه به حال خود رهاشده پشت خانه، تلمبه زنگ‌خورده مستأجر مرحوم را یافتیم.



بو می‌کند.

